

متن پیاده سازی شده جلسه نودم سال دوم درس خارج اصول فقه 30 اردیبهشت 1402

صفحات 181 و 182 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان حدیثی

قال الامام ابوالحسن الرضا (عليه السلام): ما ذئبان ضاریان فی غنمٍ قد غابَ عنها رُعاؤها باضراً فی دین المسلم من حُبِّ الریاسة. (ضرر دو گرگ درنده در گله بی چوپان، کمتر از زیان ریاست طلبی در دین فرد مسلمان نیست.)
بحث هایی که گاهی روز های شنبه در محضر شما توفیقی است که معمولاً با توجه به مسائلی که در طول هفته با آن برخورد می کنیم انتخاب می کنیم. در این یکی دو هفته برخی نکات پیش آمد که احساس کردم این بحث را با شما داشته باشیم و این شاء الله برای ما و شما مؤثر باشد.

روایت از امام رضا (ع) است. حضرت می فرمایند دوتا گرگ گرسنه و بی رحم را تصور کنید که وارد یک گله گوسفند بشود که چوپان و سگ نگهداری هم نداشته باشد که از آن دفاع کند، این دو تا گرگ با این گله گوسفند چکار می کند؟ در یک روایت آمده است حبّ ریاست و در روایت دیگر آمده است طلب ریاست برای دین ضررش بیشتر از آن دوتا گرگ است.

اولاً توجه داشته باشید که گرگ کمتر می خورد، مثلاً یک گوسفند را خفه می کند و سراغ بعدی می رود و به همین خاطر ممکن است در یک حمله بیست تا گوسفند را از بین ببرد. ثانیاً از آن طرف گله گوسفند هم هیچ وفاقی ندارند، یعنی یک گرگ می تواند توان مقابله با هزارتا گوسفند را داشته باشد و اینطور نیست این ها دست به دست هم بدهند و با گرگ مقابله کنند. حالا این ها را در نظر بگیرید، آن وقت این تشبیه معنادار امام (ع) روشن می شود.

حالا به بهانه این حدیث چند نکته را که به کار خودمان و دیگران بیاید را محضرتان عرض می کنم:

نکته اول. مستحضر هستی که در طول تاریخ دوتا جریان دامن اسلام را گرفت:

الف. جریان شهرت گریز و ریاست گریز، که نسبت (افراد) به این دو بشرط لا یا لا بشرط بود.

ب. جریانی که نسبت به خلافت و ریاست و شهرت به شرط شیء بود؛ و متأسفانه اولین سیلی که بعد از پیامبر (ص) به صورت تراث حضرت نواخته شد، سیلی ریاست طلبی و حبّ ریاست و سروری بر مردم بود و الا آن افرادی که در سقیفه جمع شدند مشکل آن ها چه بود؟ حالا اگر به یک سری گناهان هم آلوده بودند آنجا آن گناهان این افراد را کنار هم جمع نکرد.

نکته دوم. در طول تاریخ شاید بگوییم عموم علماء و بزرگان جزء همان طیف اول یعنی شهرت گریز و ریاست گریز بودند، که حالا نسبت به ریاست و مرجعیت لا بشرط و حتی بشرط لا بودند.

این شعاری که اوئیس قرنی به عمر گفت: «شهرتتی و اهلکتی»، برای آنجائی بود که عمر از پیامبر (ص) چیزی شنیده بود و آن را در جمع به اوئیس مطرح کرد. مردم وقتی فهمیدند که اوئیس چه شخصی است دیگر نگذاشتند او راحت باشد. لذا معروف است که مامقانی در رجالش نقل می کند که اوئیس تا آخر عمرش از او گلابه مند بود و می گفت هیچ کسی به اندازه عمر روح مرا نیاززد.

خوب این شعار برای خیلی از افراد بوده است، مثلاً فاضل اردکانی، شیخ انصاری، آقا حسن نجم آبادی، سید حسین کوه کمره ای، شیخ ابوالقاسم کبیر قمی و سید علماء مازندرانی، این ها کسانی بودند که نسبت به این جریان توفیقی داشتند.

اگر دقت کرده باشید اساس حوزه علمیه قم بر پایه دوتا اخلاص و گذشت است. وقتی حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم می آید

زعامت قم بر عهده شیخ ابوالقاسم کبیر قمی بود، اما ایشان می بیند که حاج شیخ عبدالکریم علمياً توفیقی دارد آن را به ایشان واگذار می کند. حالا نقل هم می کنند که هر روز صبح در خانه حاج شیخ می رفت و به ایشان سلامی می داد و معتقد بودند که الان علم و زعامت با ایشان است لذا ما هم باید ذیل این علم باشیم.

یا قصه مراجع ثلاث قم که هر کدام متعین هستند و شاید به حسب ظاهر مثلاً مرحوم بروجردی در درجه بعد قرار بگیرد ولی وقتی که بر این عالم بزرگ توافق می شود خیلی راحت در اختیار ایشان قرار می دهند. لذا می خواهم بیان کنم حوزه علمیه قم در این سده اخیر بر پایه دوتا اخلاص و گذشت بزرگ بنیان نهاده می شود و برکات خودش را هم دارد. نکته سوم. در بسیاری از اوقات حبّ و طلب ریاست با اسامی دیگر انجام می شود. ای کاش وقتی انسان می خواست مثلاً به مرضی مبتلی شود ابتداء نفس اماره به او می گفت آیا می خواهی ریاست طلب و خودخواه باشی، که اگر چنین بود ما که این را انتخاب نمی کردیم. اما مشکل این است که این ها با یک سری اسامی تغییر می کند، مثلاً می گوید ریاست ابزار خدمت است، ولی با این حال آخرش این نیست و نشانه آن هم این است که حالا اگر این کار توسط دیگری صورت بگیرد، مثلاً می خواهم طرحی را انجام بدهم بعد کسی خبر می دهد این طرح را کسی دیگر انجام داده است، اینجا اگر آن را بپذیریم معلوم می شود صادقانه بوده است اما اگر گفته شود این کار باید به نام من صورت بگیرد (یعنی دنبال این نیستیم که این طرح صورت بگیرد بلکه به دنبال این هستیم که این طرح به نام ما ثبت شود) این خطرناک است. بنابراین انسان اگر می خواهد بداند که آیا به مرض ریاست طلبی و حبّ ریاست مذموم مبتلا شده است، باید ببیند اگر کار به نام هر کسی باشد برای او فرقی نمی کند در این صورت به آن مبتلا نیست و الا مبتلا است.

نکته چهارم. هفته گذشته مسأله ای پیش آمد به این نحو که (برای شخصی) عمل آنطور که خواست او نبود انجام نشد خیلی ناراحت شد و حمله ور بود، از این عمل او خیلی تعجب کردم و همین هم باعث شد که امروز به این نکته توجه کنیم. اگر دقت کنید خیلی زهد و گذشت نمی خواهد بلکه احتیاج به مقداری تفکر و تعقل دارد، کما اینکه پیامبر (ص) فرمودند: فِکْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ؛ لذا اینطور مسائل و رفتارها بخاطر بی فکری است و الا انسان که کار خودش را انجام می دهد. بنابراین ریاست نخواستن اینطور نیست که خیلی احتیاج به زهد داشته باشد بلکه احتیاج به فکر و تأمل دارد و الا انسان یک عمل دیگری که باید انجام دهد انجام می دهد.

نکته پنجم. متأسفانه گاهی از این بد اخلاقی ها وجود دارد، مثلاً افرادی فوری افراد دیگری را متهم می کنند، مگر ما علم غیب داریم و وصل به مفاتیح الغیب هستیم که این گونه رفتار می کنید! در اینجا نیز سوء استفاده از عرض ما نشود و گفته نشود همان حرفی که ما زدیم فلانی هم بیان کرد؛ بله ما بعضی چیزها را دیده ایم و به آن ها نظر داریم اما این ربط به اینکه دیگران حرف ما را بگیرند و در رسانه خود بیاورند ندارد. لذا یک مقداری صبر شود و عجله نکنید چرا که بالاخره انسان اگر قضاوت نکند دیر نمی شود اما اگر قضاوت کند دیگر نمی تواند آن را درست کند، این مثل حکم اعدام است که اگر جهات آن مبهم است باید صبر کرد ولی اگر مبهم نیست که دیگر معطلی ندارد.

أبدال الاطلاق اللفظی

در بسیاری از موارد ممکن است دست ما از اطلاق لفظی کوتاه بشود، مثلاً کسی بگوید از آیات قرآن اطلاق گیری نکنید، که حالا از آن به دو نحو تعبیر می کنند: الف. اطلاق ندارد. ب. اطلاقش حجت نیست. که البته اولی صحیح است چرا که اگر اطلاق داشته باشد باید به آن تمسک کرد اما با این حالا واقعاً گاهی دست فقیه از اطلاق کوتاه می شود، کما اینکه ما در مورد اطلاق آیه شریفه ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ مناقشه کردیم به اینکه اصلاً این آیه به صدد بیان امضاء معاملات نیست بلکه به صدد چیز دیگر است. یا اینکه بسیاری از اعلام در مورد آیات عبادات اطلاق لفظی را نپذیرفتند.

بنابراین اگر اطلاق لفظی قبل از اصول عملیه ساقط شود باید بررسی کرد که چند راه دیگر وجود دارد که بتوان به آن برای صحت معاملات تمسک کرد.

بدل اول: اطلاق مقامی.

بدل دوم: استکشاف امضاء شارع از عدم ردع.

در اینجا بعضی از فضلاء درس یک مقداری نتوانستند صحبت های ما را در گذشته جمع کنند و حتی گفتند کلمات متهافت شده

است ولی با این حال بیان کردیم نظر نهایی ما در کتاب قراردادها آمده است و اگر در اینجا صحبتی می-شود که أحياناً با مطالب آنجا ناسازگاری دارد این را حمل بر غفلت ما یا اعراض از آنجا نکنید بلکه حمل بر این کنید که می خواهیم در درس یک بحثی صورت بگیرد. اما با این حال اشکال کردند که در کتاب گفته شده اخذ حکم در موضوع حکم اشکالی ندارد، مثلاً بگوییم زید قائم، قائم است یا بیع صحیح شرعی صحیح است. به عبارتی در کتاب گفته شده این مستهجن نیست ولی در درس می گوئید مستهجن است.

در جواب این اشکال می گوئیم ما در کتاب نگفته ایم این مستهجن نیست. همانطور که می دانید اخذ حکم در موضوع حکم، قضیه به شرط محمول می شود که این غلط و مستهجن است. منتهی در کتاب بیان نکردیم که اخذ حکم در موضوع شود بلکه گفتیم اگر مراد از بیع، بیع جامع شرائط باشد، یعنی در اینجا دوتا تعبیر داریم: *احلّ الله البيع الحلال*، *احلّ الله البيع الصحيح* که این مستهجن است، اما آنجا گفتیم «صحیح و حلال» را اخذ نمی کنیم بلکه جامع شرائط را اخذ می کنیم، یعنی چنین می شود: *احلّ الله البيع الجامع للشرائط*، یعنی قانونگذار می گوید اگر بیع جامع شرائطی که می-گوئیم باشد آن را امضاء می کنم. لذا یک دفعه محمول را «الصحيح والحلال» لحاظ می کنید که این مستهجن است، اما یک دفعه محمول را «جامع شرائط» لحاظ می کنید که این دیگر مستهجن نیست. در اینجا آنچه در درس نفی کردیم اولی بود و آنچه در کتاب پذیرفتیم دومی بود و این ها با هم منافاتی ندارد.

بدل سوم: *الاطمئنان علی العدم من بعض طرق خاصة*؛ فرض ما این است که معامله ای واقع شده و عرفیت آن هم کامل است منتهی نمی دانیم آیا شرعیت دارد، مثلاً یک بچه نزدیک بلوغ معامله را انجام داده است. اینجا در معاملات با توجه به اینکه تصرفات شارع در معاملات کم است و عمدتاً سلبی است مثلاً ربا، احتکار و غرر را منع کرده است، اگر چنین باشد آیا انسان به امضاء شارع اطمینان پیدا نمی کند؟

به عبارت دیگر برای امضاء از گستره شریعت نگاه کنیم، به اینکه موافقت عمومی و بالای هشتاد درصد شارع با سلوک عقلاء است و انسان از آن اطمینان پیدا می کند که این قید لازم نیست و لذا بعد بگوییم این اطمینان کفایت می کند، مثلاً اگر شارع مخالفت داشت به ما می رسید.

عبارت متن (صفحه 182): *و منها الاطمئنان علی العدم من بعض طرق خاصة؛ كما لو اعتقدنا - و هو اعتقاد يدافع عنه - ان الشارع ليس سلوکه فی المعاملات علی تعبد و تصرف الا قليلا.*

فاذا كانت المعاملة الواقعة واجدة لعناصر عرفية و لم يصل إلینا منه ردع من اصله أو اعتبار خاص فی فرعه علمنا - بعلم عرفی عادی - أو اطمئناً بموافقة سلوکه سلوکههم فیها؛ یعنی قهراً اگر معامله ای واجد عناصر عرفی باشد و از طرف شارع در مورد اصل یا فرع آن منعی به دست ما نرسیده باشد ما به علم عرفی عادی (یعنی علمی که صد در صد است ولی ملازمه عقلی ندارد بلکه ملازمه عرفی دارد) یا با اطمینان (معمولاً نود و نه درصد است) علم پیدا می کنیم که سلوک شارع با سلوک عقلاء در معاملات موافق است.

الحمد لله رب العالمین